

نازل می شود، چنانچه نیز «فرعون» و اصحابش را به غرق هلاک کرد، و «بخت النصر» «۱» را به سرگردانی توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۰

هلاک نمود و «بلیس» را کشت.

و اگر عقوبت بعضی از اشرار و مثبت جمعی از اخیار را برای مصالح بسیار تأخیر کند به دارالقرار، موجب بطلان تدبیر عزیز جبار نیست زیرا که بعضی از پادشاهان زمین گاه است که انتقام بعضی از نافرمانان و انعام گروهی از مطیعان را برای مصلحتی چند تأخیر می کنند و منافی تدبیر ایشان نیست، بلکه عقلاً اینها را از تدبیرات حسنه ایشان می شمارند. و هر گاه براهین قطعی و دلایل یقینیه دلالت کند بر آن که اشیاء را خالق حکیم قادری هست باید که آنچه بیند حمل بر حسن تدبیر او کنند زیرا که صانع خلق خود را مهمل و ضایع نمی گذارد مگر به یکی از سه وجه:

اول- آن که عاجز باشد.

دوم- آن که جاهل باشد به کیفیت تدبیر.

سوم- آن که شرارت او مانع باشد از ایصال خیر و نفع به عباد، و جمیع اینها در حق خالق عالم جلّ و علا محال است زیرا که خالق چنین خلقی با این عظمت و وسعت و کمال عاجز نمی باشد و نظام چنین که در عالم مشاهده می شود و مصالحی که در هر چیز به عمل آمده از جاهل به وجود نمی آید و چنین صانعی را به جهل نسبت نمی توان کرد و خداوند با این کمال و رفعت و با این لطف و رحمت و منعم به این جلال نعمت به شرارت و خست منسوب نمی باشد.

پس معلوم شد که صانع این خلق به حسن تقدیر تدبیر خلق

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۱

می نماید و هر چند عقل ما به مصالح بسیاری از آن نرسد زیرا که بسیاری از تدابیر ملوک و حکمت های افعال ایشان را عامه رعایا نمی فهمند و اسباب آنها را نمی دانند که بر وجه حکمت واقع شده بود، و از بعضی احوال ملوک استدلال بر افعال و اعمال ملک الملوک می توان کرد.

و اگر دوائی را دو مرتبه یا سه مرتبه به کار برند و اثر حرارت یا برودت از آن مشاهده نمایند حکم می کنند که حار است یا بارد است و شک نمی کنند در آن، چرا این جاهلان آنقدر شواهد حکمت و صواب در هر چیز مشاهده می کنند که عقل از احصای عشری از اعشار آن به عجز و قصور معترف است و حکم به صواب تدبیر و وجود مدبر قدر خیر نمی کنند. اگر به فرض محال، نصف آنچه در عالم موجود است وجه حکمت در آنها مخفی باشد، هر آینه عاقل نباید حکم به اهمال و عدم مدبر ذوالجلال کند زیرا که وجوه حکمت و صواب که در نصف دیگر ظاهر است، کافی است برای حکم به حسن تدبیر و علم به وجود صانع قدر، پس چگونه این توهم توان کرد با آن که هر چه را تفتیش نمائی و به عقل صحیح در آن نظر کنی بر نهایت استقامت و کمال یابی و هر وضعی که برای عالم تقدیر کنی چون تأمل آن وضعی که هست بکنی از آن نیکوتر است.

بدان ای مفضل! که نام این عالم به زبان یونانی که جاری و معروف است نزد ایشان «فوسموس» است. و تفسیرش در لغت ایشان زینت توحید مفضل-ترجمه علامه

است. و فلاسفه و مدعیان حکمت عالم را چنین نام کرده اند برای حسن تقدیر و ثواب انتظامی که در آن مشاهده کرده اند، پس راضی نشدند به آن که تقدیر و نظام نام کنند تا آن که او را زینت نامیدند تا خبر دهند که با اتقان و احکامی که دارد در غایت حسن و بها و زینت است.

تعجب کن ای مفضل از گروهی که حکم نمی کنند بر صناعت طب و به خطا با آن که می بینند که طیبیان خطای بسیار می کنند و حکم می کنند بر عالم به اهمال با آن که هیچ چیز آن را مهمل نمی یابند! بلکه تعجب کن از اخلاق گروهی که دعوی حکمت می کنند و چون وجه صواب در امری از امور عالم بر ایشان مخفی ماند زیان می گشایند به مذمت خالق حکیم! و عجب است از «مانی» مخذول که دعوی اسرار می کند و چون بعضی از شواهد حکمت در خلق اشیاء بر او مخفی مانده نسبت داده است خلق را به خطا و خالق را به جهل تبارک الله الحکیم الکریم و سبحان الله العلی العظیم.

و از همه عجب تر، ملاحظه معطله اند که می خواهند به حس ادراک کنند چیزی را که به عقل در نمی آید و چون حق تعالی را به حواس ادراک نمی توان کرد انکار می کنند و می گویند که آن چه را به حواس ظاهر ادراک نکنیم اقرار به وجودش نکنیم و چون گویند به ایشان که خدا به عقل مدرک نمی شود، می گویند که: چون می تواند بود که چیزی به عقل مدرک نگردد؟

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۳

جواب گوئیم که: او بالاتر از مرتبه ادراک عقل است چنانچه دیده

مرتبه از ادراک دارد و بالاتر از مرتبه خود ادراک نمی تواند کرد و بدون شرایط رویت نمی تواند دید، هم چنین عقل بالاتر از مرتبه خود را ادراک نمی تواند کرد به درستی که اگر سنگی بینی در هوا بلند شده می دانی که شخصی او را انداخته است و این علم نه از راه دیده است بلکه عقل حکم می کند که سنگ به خودی خود بالا نمی رود.

نمی بینی که بصر در اینجا عاجز است و عقل حکم می کند و هم چنین عقل در معرفت خالق حدی دارد که از آن نمی توان گذشت، چنانچه می داند که جایی دارد و آن را ندیده است و به حاسه از حواس، ادراک آن نکرده است و حقیقت آن را نمی داند.

و هم چنین به عقل می داند که صانعی دارد که او را ایجاد کرده اما احاطه به کنه ذات و صفات او نکرده.

اگر گویند که: چگونه بنده ضعیف را مکلف ساخته که به عقل لطیف او را بشناسد و حال آن که عقل او قاصر است از احاطه به او؟

گوئیم که: معرفت خود را آن قدر به ایشان تکلیف نموده که در وسع ایشان هست و از عهده آن بر می آیند و آن معرفت آن است که یقین کند به وجود او و امر و نهی او را اطاعت نمایند، و تکلیف نکرده است ایشان را که او را به کنه ذات و صفات بشناسند. چنانچه پادشاه تکلیف نمی کند رعیت خود را که بدانند که او دراز است یا کوتاه، یا سفید است یا سیاه، بلکه ایشان را مکلف می سازد که اذعان کنند به توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۴

پادشاهی او و قبول

کنند فرمان او را. نمی بینی اگر مردی به در خانه پادشاه بیاید و بگوید که خود را به من بنما که خوب تو را بشناسم و گر نه طاعت تو را نمی کنم، هر آینه مستحق عقوبت پادشاه خواهد شد. هم چنین اگر کسی گوید که: من اطاعت خالق نمی کنم تا او را به کنه بشناسم، هر آینه خود را در معرض سخط او در آورده خواهد بود.

اگر گویند که: ما او را وصف می کنیم که عزیز است و حکیم و جواد است و کریم؟

جواب گوئیم که: اینها همه صفات اقرار است نه صفات احاطه، زیرا که اذعان می کنیم که حکیم است و کنه حکمت او را نمی دانیم بلکه به وجهی تصور کرده ایم. و هم چنین «قدیر» و «جواد» و سایر صفات کمالیه او را اثبات می کنیم اما آن صفات را به کنه ندانسته ایم چنانچه آسمان را می بینیم و حکم به وجودش می کنیم اما حقیقت و جوهرش را نمی دانیم و دریا را می بینیم اما عمقش را و منتهایش را نمی دانم و امر او بالاتر است از این مثال ها و مثل ها قاصر است از او و اما عقل را راهنمایی می کند به سوی معرفت او.

اگر گویند که: چرا مردم اختلاف کرده اند در ذات و صفات او؟

گوئیم: برای آن که او هام و عقول قاصراند از رسیدن به ساحت و جلالت و عظمت او، چون از اندازه خود تجاوز کرده اند و طلب معرفت او نموده اند و می خواهند احاطه به کنه او کنند با آن که عاجزند از ادراک امری چند که در خفا از او پست ترند، لهذا حیران توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۵

شده اند و هر یک به نادانی

سخنی گفته اند.

از جمله چیزهایی که پست تر از ذات اقدس اوست و عقل عاجز است از معرفت آن، این آفتاب است که می بینی که بر عالم طالع می شود و کسی حقیقت او را نمی داند و به این سبب فلاسفه در حقیقت آن سخن های مختلف گفته اند: بعضی گفته اند که: فلکی است میان تهی و مملو از آتش است و دهانی دارد که این حرارت و شعاع از آن ساطع می شود.

و بعضی گفته اند: مانند ابر است «۱» و بعضی گفته اند: از آبگینه است و قبول ناریت از عالم می کند و شعاعش را بر عالم می افکند.

و بعضی گفته اند: جسم لطیفی است که از آب دریا منعقد می شود، و بعضی گفته اند: اجزای بسیار است که از آتش مجتمع شده.

و بعضی گفته اند: جوهر پنجم است به غیر از عناصر چهارگانه.

باز در شکلش اختلاف کرده اند: بعضی گویند: صفحه عریضی است.

و گروهی گویند که: کره مدحرجه ای است.

هکذا در مقدارش اختلاف دارند: بعضی گمان کرده اند که به قدر زمین است، و بعضی گفته اند کمتر از زمین است، و بعضی گفته اند که از جزیره عظیمه بزرگتر است، و اصحاب هندسه می گویند که: صد و

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۶

هفتاد برابر زمین است، پس اختلاف اقوال در آفتاب دلیل است بر آن که حقیقتش را درست نیافته اند و به گمان، سخنها گفته اند:

هر گاه که آفتاب دیده می شود و حس ادراک آن می کند و عقول حکماء از حقیقت آن عاجزند، چگونه توانند یافت حقیقت خداوندی را که به حس در نیاید و عقل و وهم به ساحت عزّتش راه نیابد؟

مترجم گوید: که آن که در حقیقت شمس میان متأخرین حکماء که اقوال ایشان متداول است مشهور است

آن است که جوهر دیگر است غیر عناصر اربعه. و در شکلش، مشهور کروی بوده است. و در مقدارش آن که صد و شصت برابر زمین و ربع و ثمنی است. و اقوال مذکوره اقوال قدماى حکماست که در این زمان متروک است. [انتهی پس حضرت فرمود که: اگر کسی گوید که: چرا از خلق پنهان شده؟

جواب گوئیم که: مستتر و پنهان شدن ذات مقدس نه به آن معنی است که به اراده خود را مستور گردانیده، چنانچه پادشاهان یا دیگران بدرها و پرده ها و دیوار پنهان می شود از رعیت خود، بلکه معنیش آن است که ذات مقدس از آن لطیف تر و رفیع تر است که عقل ادراک او تواند کرد، چنانچه «نفس ناطقه» که یکی از مخلوقات او است ادراک آن به فکر و نظر میسر نیست.

اگر گویند که: چرا لطیف و متعالی گردیده است از ادراک او هام.

گوئیم که: چون چیزی که خالق هر چیز باشد می باید که در صفات توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۷

مباین همه باشد و بلندتر از همه چیز باشد.

اگر گویند: چه معنی دارد لطیف بودن و متعالی بودن او؟

جواب گوئیم که: سؤالی که در اشیاء کنند و طلب معرفت او نمایند به چهار وجه می تواند بود:

اول: آن که بدانند که موجود است یا نه.

دوم: آن که بدانند کنه حقیقت ذاتش را.

سوم: آن که بشناسند چگونگی و صفات او را.

چهارم: آن که بدانند علت و غایت وجودش را.

و هیچ یک از این وجوه را در خالق نمی توان دانست به غیر آن که موجود است، و اما کنه ذات یا کنه صفات، پس دانستن آنها را محالات است و طلب معرفت در

این مقام ساقط است زیرا که خالق جلّ شأنه علّت همه چیز است و او را علّت نیست، و غایت در چیزی می باشد که معلول علّت باشد و علم آدمی به آن که خدا موجود است، مستلزم آن نیست که کنه حقیقت و چگونگی او را بداند، بلکه در تصدیق به وجود، تصوّر به وجهی از وجوه کافی است. و هم چنین امور روحانیه لطیفه را می دانیم که موجودند و حقیقت آن را نمی دانیم.

اگر گویند که از قصور علم به او چنان وصف می کنید او را که گویا به هیچ وجه معلوم نیست.

جواب گوئیم که: از جهت کنه معرفت چنین است و احاطه به کنه توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۸

ذات و صفات او میسر نیست، اما از جهت دیگر به ما از هم چیز نزدیک تر است و آثارش در ما از همه چیز واضح تر است و به دلایل و براهین وجودش از همه چیز هویداتر است، پس او به یک جهت چنان واضح است که بر هیچ کس مخفی نیست، و به یک جهت چنان غامض است که احدی را به ساحت معرفتش راه نیست. و عقل نیز چنین است که: به شواهد، ظاهر است و به ذات، مستور است.

و اما اصحاب طبایع می گویند که: طبیعت کاری را بی فایده نمی کند و سعی می کند که هر چیزی را به منتهای کمالش برساند.

جواب ایشان این است که: طبیعت را کی چنین حکمتی عطا کرده و وقوف بر حقایق اشیا و کمال ایشان داده که تجاوز از حدّ قابلیت هیچ چیز نکند و عقول بعد از تفکر بسیار و تجارب بی شمار به این نمی تواند رسید.

اگر طبیعت را



چنین شعور و ادراکی که و رای عقول کافه خلق است قرار می دهند، پس اقرار کردند به آنچه انکار کرده اند و به صانع حکیم علیم قائل شده اند و لیکن در نامش خطا کردند. و اگر طبیعت را بی شعور و اراده می دانند چنانچه ما می دانیم، پس نسبت این افعال منطبقه بر قوانین حکمت به طبع عدیم الشعور، امری است واضح البطلان و هر ذره از ذرات ممکنات به زبان حال فریاد می کنند که من صانع حکیم قدیم علیمی دارم.

و طایفه از قدما، انکار عمد و تدبیر در اشیاء کردند و گمان کردند که توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۹

به اتفاق واقع می شود و عالم را مدبر حکیمی نیست و از جمله چیزها که حجت خود قرار می دادند آن بود که گاه هست از اناث، که فرزندان بر خلاف مجرای عادت متولد می شوند، مانند: آدمی که یک عضو ناقص است، یا یک عضو زاید است، یا با خلقت مشوه و قبیح متولد می شود و بر خلاف خلقت انسان به وجود می آید، پس اینها را دلیل می کردند بر ابطال مدبر حکیم و «ارسطاطالیس» «۱» حکیم رد کرد بر ایشان و گفت:

چیزی که گاهی بنا بر عارضی چند که در رحم حادث شود به عمل آید، منافات ندارد با آن که عقل حکم کند که چون اکثر امور بر قانون حکمت واقع می شود البته مدبر حکیمی می باید. و تو ای مفضل:

می بینی که اصناف حیوانات اکثر ایشان بر یک مثال و بر یک نهج توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۳۰

می آیند که دو دست و دو پا و پنج انگشت می دارند و آنچه نادراً بر خلاف این واقع می شود به سبب

علتی است که در رحم حادث می شود، یا در ماده که جنین از آن به هم می رسد عارض می گردد چنانچه بلا تشبیه صناعی که خواهد صنعتی را به عمل آورد و به اعتبار نقصی و علتی که در آلات و ادوات او هست نوع دیگر شود و این منافات با حکمت و تدبیر صانع ندارد.

و اگر گویند که: خدا قادر بود که این علت را از رحم و از ماده زایل گرداند که مستوی الخلقه فرزند متولد شود.

جواب گوئیم که: برای آن نکرد که مردم بدانند که اشیاء به محض طبیعت به عمل نمی آید که همیشه بر یک نهج باشد و غیر آن نتواند بود، بلکه به تقدیر و عمد صادر می شود از خالق حکیم مبین که گاه چنان می کند گاه چنین و استدلال کنند بر آن که همه محتاجند به ایجاد خالق و قدرت او به نهایت کمال برسند فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

ای مفضل! بگیر آنچه به تو دادم، و حفظ کن آنچه به تو بخشیدم، و حمد کن نعمت های او را و شکر پروردگار خود را و مطیع دوستان او باش. به تحقیق که شرح کردم برای تو از ادله بر خلق و شواهد بر صواب تدبیر اندکی از بسیار و جزوی از کل، پس تدبّر کن در آن و عبرت بگیر از آن.

من گفتم به یاری تو ای مولای من! قوت بر فهم و حفظ اینها می یابیم، پس دست مبارک خود را بر سینه من گذاشت و فرمود که:

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۳۱

حفظ کن به مشیت خدا و فراموش مکن ان شاء الله تعالی، پس غشی بر من عارض شد و